

دکتر امیرعباس مجذوب صفا



بیاد

کاظم زاده ایرانشهر

یکروز یکی ازدوستان دانشمند از کتابخانه من یکدوره از آثار کلاسیک اروپائی را میخواست تا در تحقیقی که دارد از آن استفاده کند ... وقتی که او کتابها را آورد دیدم بفکر فرورفته است ... علت را پرسیدم گفت: ایکاش انجمن‌هایی یادردانشگاه یا دروزارت فرهنگ یا بطور ملی و... تشکیل میشد و مترجمین زبردست دورهم جمع میشدند و کلیات کلاسیک اروپا را ترجمه میکردند و بصورت دوره‌هایی منظم منتشر میکردند و... گفتم صحبت خوبی است در اروپا هم همینطور است چنانکه من خود یکدوره از آثار داستایوسکی را بفرانسه خوانده‌ام و یکدوره آثار بالزاک را با آلمانی دارم و... ولی ما در ایران آنقدر هنوز کتاب ارزنده چاپ نشده داریم که حد و حصر ندارد و تازه دو جلد کتاب بیک قطع و اندازه در نمی‌آید و... و از همه گذشته اگر ما بتوانیم باید اول آثار بزرگان خود را چاپ کنیم و بعد بخارجه بپردازیم و... و بهترین نمونه‌اش دانشمند بینادل مرحوم کاظم‌زاده ایرانشهر است که پنجسال است مرده ولی آنچنان فراموش شده که گویی اصلاً وجود نداشته‌است در حالی که هنوز بسیاری ازدوستانش زنده‌اند و... مردی که قریب ۶۰ سال فقط برای این کشور رنج برد و زحمت کشید و برای سعادت و خوشبختی دنیای امروز ناراحتی‌ها و سختی‌های بسیار تحمل کرد و متجاوز از صد جلد کتاب برای هدایت و ارشاد جامعه امروزی نوشت و صدها مقاله و سخنرانی در کشورهای اروپائی ترتیب

داد و آنی از کوشش باز نمیایستاد و حتی بعضی از کتبا بهایش بزبانهای لهستانی و دانمارکی و فرانسه و انگلیسی و غیره ... ترجمه شده است ولی هموطنانش از آنها بی اطلاع اند و ... ایران شهر مرد ولی ...

آب نبود او که ز سرما فسر د	گاه نبود او که بیادی رود
دانه نبود او که زمینش فشر د	شانه نبود او که زمویی شکست
کود و جهان را بجوی می شمرد	گنج زری بود در این خاکدان

### آشنائی با دانشمند روشن روان

سالها بود با آثار دانشمند فقید مرحوم ایران شهر آشنا بودم و شرح حال او را گاهی در جراید میخواندم و همواره در دل آرزوی دیدارش را داشتم ... تا اینکه عازم اروپا شدم در بیروت دوستی از او برایم داستاها گفت ولی بنده بدمشق رفتم و بعد عازم ایتالیا شدم و نتوانستم آدرس آن مرحوم را از او بگیرم ولی از رم عازم سویس شدم و در ژنو از دوست دانشمند آقای جمال زاده سراغ آن مرحوم را گرفتم ولی بعلت گرفتاریهایی که داشتم با آلمان رفتم و نتوانستم با یالت سن گال رفته او را به بینم ... تا اینکه بعد از مدتی از آلمان به هلند و بلژیک و اطریش رفته بسویس برگشتم و خدا خواست که در زوریخ مدتی بمطالعه بپردازم و ... در زوریخ بدیدار دوستی رفتم و با خوشحالی در یاقتم که صاحبخانه اش یکی از شاگردان دانشمند ایرانی کاظم زاده ایران شهر است ... آدرس آن مرحوم را گرفتم و نامه ای برایش نوشتم و کسب اجازه کرده بحضورش شرفیاب شدم ... راستی چه روز آفتابی قشنگی بود روزیکه هرگز فراموش نمیکنم ... سرسبزی ایالت سن گال و روحانیت و صفا و روشندلی مرحوم ایران شهر و محبتها و مهربانیهای خانم لوبک پرستار با وفا و بی ریای او هرگز از یادم نخواهد رفت و در این روز بود که توانستیم در کتابخانه آن مرحوم بنشینیم و ساعتها صحبت کرده و در دلد کنیم و این درد و دلها و صحبتها را سالهای دراز ادامه دهیم ساعتها و روزها و هفتهها با هم صحبت میکردیم مطالعه میکردیم ، کتاب میخواندیم ، مینوشتیم و همواره با هم در ارتباط بودیم نوشتههایش را چه آلمانی چه فرانسه چه انگلیسی چه فارسی و چه عربی برایم میفرستاد و من میخواندم و یا با هم درباره آنها بحث و گفتگو میکردیم و ... راستی وجود او در غرب مایه خوشبختی و سعادت بسیاری بود ... چه روزگار خوشی بود آن دقایقی که در کتابخانه آن مرحوم می نشستیم و در حالیکه مناظر زیبای طبیعت را تماشا میکردیم با هم در باره مسائل طبی و فلسفی و علمی بگفتگو میپرداختیم ... و جهان ماده و ما دیگری غرب را پشت سر میگذاشتیم چه هر کس در آن محیط ماده پرستی در محضر ایران شهر می نشست از ماده و ماده پرستی بیرون میرفت و بجهدانی روحانی میپیوست .

نیست ممکن فکند صحبت نیکان تأثیر گل بخورشید رسانید سر شبنم را

دانشمندی وارسته و بشر دوست

علم و دانش برای اینست که آدمی را براه صلاح و فلاح و راستی و درستی و خلاصه

بصراط مستقیم اخلاق و وجدان پاک و بی‌آلایش و... رهبری کند و گرنه علم و دانش چه فایده دیگر میتواند داشته باشد چون علم و دانش برای اینست که آدمی از خودخواهی‌ها و تکبرها و غرورها و نتجتهای فرعون و لجاجتها و آلايش‌ها و ناپاکیها و... رهایی یابد و... نه اینکه تا میانی فلسفه دکتر سیاسی را خواند خود را فیلسوف و روانشناس بداند و دیگر خدا را بنده نباشد... یا یک کتاب را بردارد و بنشیند با چند کتاب لغت و در زیرش معنی لغت‌های متن را بنویسند و بعد با غوغا و جنجال چاپ کند آنگاه خود را ادیب و عالم عامل و فاضل کامل و محقق مدقق و... بنامند و آنچنان سرش را بالا بگیرد که با اشخاص تصادف کند و یا در چاه و گودال بیفتد و... بشراگرد دکتر شد، مهندس شد، استاد شد و... مگر چیزی بکسی میدهد و تازه علم برای انسان واقعی شدنست... انبیاء و اولیاء همه برای این آمده‌اند که جلوی خودخواهی و غرور و تکبر و... را بگیرند و قرآن بکرات از غرور و تکبر منع میکند و میگوید: لامش فی الارض مرحاً و... ان الله لایحب کل مختال فخور... .

کمال مردی و مردانگی است خودشکنی بیوس دست کسی را که این صنم شکند  
 بهر حال از مطلب دور افتادیم مرحوم ایرانشهر در سال ۱۲۶۲ شمسی در تبریز متولد شد و پس از تحصیلات مقدماتی در تبریز و قفقاز و اسلامبول با اروپا رفت و در سال ۱۲۹۰ شمسی از دانشگاه لون بلژیک لیسانس علوم سیاسی و اجتماعی گرفت و مدتها در کمبریج در تدریس زبان فارسی دستیار پرفسور ادوار براون بود و در انقلاب مشروطیت فداکارها نمود و...  
 مرحوم ایرانشهر در سال ۱۲۹۶ با آلمان رفت و سالها به نشر مجله ایرانشهر و کتابهای دیگر پرداخت و خلاصه ۱۹ سال در برلن مشغول خدمتگزاری بوطن عزیزش ایران بود تا اینکه بسوی مهاجرت کرد و بقیه عمرش را هم در سوئیس در گوشه دهکده کوچک و آرام دگرس هایم بمطالعه و نگارش پرداخت و در اواخر عمر بعلت پادرد دیگر به تنهایی قادر بحرکت نبود و خانم لوبک پرستار با وفا و بی‌ریا و بی‌توقع او با اینکه یکی دوسال هم شاید از مرحوم ایرانشهر بزرگتر بود به بهترین وجه از او پرستاری کرده و کارهای او را انجام میداد  
 صاف چون آئینه میباید شدن بانیک و بد هیچ چیز از هیچکس در دل نمیباید گرفت

### ایرانشهر نویسنده و معلم ایرانی

زندگی مرحوم ایرانشهر را میتوان سه قسمت تقسیم کرد: قسمت اول سالهایی که در تبریز و اسلامبول و بلژیک و لندن گذراند و همواره با تلاشهای فراوانی توأم بود. قسمت دوم سالهایی که در برلن مشغول مطالعه و نشر مجله ایرانشهر و کتب دیگر بود. قسمت سوم اواخر عمرش که در سوئیس گذراند و البته این مدت بود که دوران شکوفائی تألیفات و نوشته‌های ارزنده مرحوم ایرانشهر است.

مرحوم ایران شهر هر چه بیشتر مطالعه میکرد و بر علمش افزوده میشد متواضع تر و فروتن تر میشد و بمعنی واقعی دانشمند بود و هرگز در صدد نبود که مثلاً «التبخر فی الآداب التکبر» را تحشیه و شرح کند و خود را محقق و . . . بخواند و . . . در طی سالیان درازی که با او معاشرت داشتم همواره فروتنی و تواضع و ادب خاصی در او دیدم بطوریکه کمتر کلمه «من» در صحبت بکار میبرد و هرگز اسم کس را بدون عناوین و القاب احترامی ذکر نمیکرد و . . . و با اینکه روزنامهها و مجلات علمی اروپا او را بنام استاد و پرفسور و دکتر و فیلسوف ایرانی میخواندند او خود را هیچ نمیخواند فقط هر گاه از کارش سؤال میشد مینوشت نویسنده ایرانی . . . پرکاری و پشتکار و حافظه مرحوم ایران شهر با تواضع و فروتنی او اولین چیزی بود که هر کس را متوجه میساخت و . . . و در او آخر عمرش با اینکه مریض بود بازم روزی حداقل ده ساعت کار میکرد و نامه های مردم کشورهای مختلف را پاسخ میداد و برای رادیو و تلویزیون و جرائد و مجلات برای کان مقالات اخلاقی و علمی و تحقیقی مینوشت و مردم را در این دنیای آشفته متوجه خدا و دین میکرد و مردم یاد میداد که مادیت و معنویت را باید با هم توأم کرد تا خوشبخت شد و گرنه مادیگری تنها به نابودی راهبر است. مرحوم ایران شهر چهل سال بود گوشت نمیخورد و با سبزی و حبوبات تغذیه میکرد و بیاد گفته مولا علی ع بود که میفرمود لا تجعلوا بطونکم مقابرا للحيوانات . . . آری او همواره بیاد خدا و اولیای خدا بود و چه بسا روزه میگرفت و آنی از یاد خدا غافل نبود و دائم زبانش بذكر خدا ذاکر بود و دلش بشکر خدا شاکر . . . خلاصه عمرش را ضایع نکرد و مصداق يك آدم واقعی بود و زحمت کشید و رنج برد اما خدمت کرد و آدمی از دنیا رفت چه نام نیک او در دنیا باقی است و در سویس و آلمان و اطریش و . . . پیروان و دوستانش سعادت خود را مرهون راهنماییها و خدمات او میدانند .

اینکه گاهی میزدم بر آب و آتش خویش را  
روشنی در کار مردم بود مقصودم چو شمع

آنچه جاوید بماند نام است	نامه جاه فنا انجام است
جم از این بزم شد و جام نماند	و ز جم و جام بجز نام نماند
بدکه بشکست ز مردن گهرش	نام بدست شکست دگرش
نیک اگر چه ز فنا گشته کم است	نام نیکوش بقای دوم است

### ایران شهر و کارهایش

ایران شهر نویسنده و دانشمند ایرانی ۶۰ سال برای مردم زحمت کشید و رنج برد و قریب ۱۲۰ جلد کتاب بفارسی و آلمانی و فرانسه و . . . نوشت و موضوعات مختلفی را برشته تحریر کشید . . . شاید بنظر ساده بیاید ولی باین سادگی هم نیست و خیلی کار و کوشش و مطالعه و پشتکار و حافظه و از همه بالاتر قناعت و مناعت طبع میخواید که بساده ترین زندگی

در گوشه جنگلی تن دردهد و روز و شب بفکر هدایت افکار مردم و راهنمایی آنها بسوی معنویت باشد . . . ایران شهر از زمانی که در اسلامبول بود شروع بتألیف کرد تا روزیکه بدوست پیوست . . . ۳۱ سال پیش بنا بدستور وزیر فرهنگ وقت آقای علی اصغر حکمت کتاب اصول اساسی فن تربیت و بعد هم اصول اساسی فن روانشناسی را تألیف کرد که سالها در وزارت فرهنگ خاک میخورد تا بالاخره چاپ شد . . . مرحوم ایران شهر در سفر مکه سفرنامه نوشت و با کتابی راجع بحساب سیاق بفرانسه منتشر کرد قوه فکر، تجلیات روح ایرانی، تداوی روحی، رهبر نژاد بود . . . و دهها کتاب دیگر بفارسی تألیف کرد و قریب به ۴۰ جلد از آثار او بزبان آلمانی تا حال چاپ شده است و بقیه هم بهمت شاگردان و دوستان با وفای اروپائیش چاپ میشود و . . . امید است که مردم باهمتی پیدا شوند و آثار مفید او را چاپ و ترجمه و نشر کنند همانطوریکه چند سال پیش دوستان دیرینه اش دور هم جمع شدند و کوشش کردند که آثار او را منتشر سازند ولی گویا گرفتاریهای گوناگون اجتماع امروزه آنها را فرصت ادامه نداد و «انجمن نشر آثار ایران شهر» هم در بوته فراموشی ماند . . . امید است باز همتی بشود و بعضی از آثار آن مرحوم ترجمه و چاپ گردد تا مگر روحش شاد گردد .

بنده هم دو کتاب او را تا بحال از آلمانی ترجمه کرده ام که یکی در سال ۱۳۳۸ و یکی در سال ۱۳۴۳ در تهران چاپ شده است و اگر باز هم توفیق پیدا کنم آثار ارزنده دیگری از آن مرد خود ساخته دلباخته ترجمه نموده تقدیم هموطنان عزیزش خواهم کرد .

## پایان ۷۸ سال کوشش و کشش

زبان ماهیچه ایست که خیلی تند حرکت میکند اینست که آدمی هر چه بزبانش بیاید میگوید یکروزه ژنورفته بودم بعضی از بزرگان قوم مرا دیدند و صحبت گل انداخت و بانجا کشد که یکی میگفت ایران شهر ادعای پیغمبری دارد دیگری میگفت ادعای فلان و . . . در آن میان یکی بمن گفت تو که اهل خدا و قرآن و پیغمبری و . . . چرا با ایران شهر رفاقت کرده ای؟ . . . من نمیدانم بشر چرا اینقدر بی فکر صحبت میکند بیچاره ایران شهر کوچکترین ادعائی نداشت و حتی کلمه «من» را کمتر بکار میبرد و کوچکترین مباحثه ای علیه کسی یا مسأله ای از او ندیدم و در طی سالیان دراز معاشرت با او ندیدم و نشنیدم بر ضد کسی یا عقیده ای صحبت کند و . . . در صورتیکه حتی بعضی دوستان نزدیکش بدون دلیل و مدارکی بیهوده در عقب سر آن مرد وارسته از همه جا گسسته بد میگفتند . . . اما در عوض همه دوستانش را با عالی ترین القاب احترامی ذکر میکرد . . . همین دیروز که با یکی از بزرگان قوم درباره آن مرحوم صحبت میکردم او را بنام درویش فرنگی خواند و گفت بنده از مریدان ایشان نبودم و . . . مگر هر کس گفت فلان کس آدم خوبی است و فلان عقیده را دارد باید مرید آن شخص باشد و یا هر که ریش و سبلیتی داشت باید حتماً مریدانی بدورش جمع شوند . . . ؟ بنده هم مرید

ایرانشهر نبودم ولی نکات آموزنده بسیار از او یاد گرفتم همانطوریکه از جلال آل احمد و یا جمال زاده یا البوت و غیره . . . یاد میگیرم . . . نمیدانم گوئی مریدی و مرادی هم مثل بسیاری از لغات تغییر ماهیت داده است چون هر که بگوید فلانی آدم خوبی است و یا خدا او را پیامرزد . . . معنی میدهد که خود را درست در اختیار او گذاشته و مرید و سرسپرده اوست . . . آرسون فیلسوف امریکائی میگفت: هر کس را دیدم معلم خود یافتم چون سرانجام او چیزی داشت و من نداشتم و میتوانستم آنرا از او یاد بگیرم: پس بنده هم مرید آرسون آمریکائی هستم! و اگر هم بگویم کانت و دکارت فلان مسأله را خوب بیان میکنند دلیل بر اینست که بنده عبد و عبیدم ایان کانت و دکارت هستم ۱۹ . . . پناه بر خدا . . . ۱۹

بهر حال بشر باید بخود زحمت فکر و اندیشه کردن بیشتر بدهد و تا زمانی که ما از صحیح فکر کردن و درست اندیشیدن و آنچه داریم و سبک عنان به پهن دشت خیالبافی و اوهام میتازیم همین آش است و همین کاسه که داریم و . . . مرحوم ایرانشهر سالیان دراز در سویس شبانروز به نگارش کتاب و مقاله برای مردم و رادیو و تلویزیون و جرائد مشغول بود و مکتبی شرقی غربی (بنام دبستان عرفان باطنی) (Mystisch - Esoterische Schule) درست کرد که فقط هدفش از ایجاد آن هدایت و راهنمایی مردم بسوی خدا و اخلاق و معنویت بود و در سویس و اطریش و آلمان شعبه های متعددی داشته و دارد و در آن هیچگونه ادعائی نبوده فقط یادآوری و تذکر است که مردم خدا را فراموش نکنند و در بحر ماده پرستی غرق نشوند . . . همچنین مجله ای بنام «دنیای هماهنگ» Welt - Harmonie یا -

Le Monde Harmonique منتشر میکرد که در آن مقالات علمی و اخلاقی برای تقویت روح خداپرستی و اخلاق مردم مینوشت و ۱۱ سال آنرا چاپ میکرد ایرانشهر در اواخر عمرش چند سالی بود که علیل و مریض بود مخصوصاً که قادر بر راه رفتن نبود ولی مرتباً روزی ده ساعت کار میکرد و با مور مردم رسیدگی میکرد تا اینکه سال ۱۳۴۰ فرارسید و همینطور که سال ۱۳۴۰ با بدیت میپیوست ایرانشهر آن پیر مرد روحانی را هم با خود برد و بسیاری از مردم را اندوهگین ساخت و اکنون پنجسال از مرگ ایرانشهر میگذرد ولی بر قبرش که در زیر سروی در قبرستان هریرز Herisau در ایالت اپنسل Appenzell قرار دارد بهار بزودی برای ششمین بار شکوفه خواهد ریخت و تلؤلو آن تا بلوی بالای مزارش که بر رویش این نقوش ثبت است ح. ک. ایرانشهر نویسنده ایرانی، بیشتر خواهد کرد و آرامگاه ابدی مردی را که از خود رهییده بود در گل و شکوفه غرق خواهد کرد. خدا او را رحمت کند و بما هم توفیق عبادت و بندگی و خدمت عطا فرماید!

بر احوال گیتی گشادند چشم  
وزین کوچگه رو براهی کنیم

مرا و ترا نیز دادند چشم  
بیا تا به عبرت نگاهی کنیم